

حسین قدیانی؛ خدايا! چه کردی تو با قلب عاشق؟! چه کردی تو با خون لاله؟! چه کردی تو با دل ما؟! خدايا! چه قايقی بود قايق عاشورا؟! چه شرقی بود شرق دجله؟! چه شهيدی بود شهيد مهدي باکری؟! خدايا! چه والفجرى بود والفجر ۸؟! چه بچه‌هایی بودند بچه‌های اروندا؟! چه بهمنی بود بهمنشیر؟! خدايا! چه سرداری بود سردار خيبر؟! چه چشمی بود چشم همت؟! چه روایتی بود روایت فتح؟! خدايا! چه عملیاتی بود عملیات بدر؟! چه عباسی بود عباس کریمی؟! چه پادگانی بود پادگان حمید؟! خدايا! حمد و ستایش مخصوص توست که ابراهيم هادی را آفریدی! که اندکی بعد هادی ذوالفقاری را! و حالا هم دوباره بهار را! و باز نور را! و مجدداً راهيان نور را! اصلا عادی نیست! اصلا عادی نیست که اين همه سال از شهادت حسين خرازى گذشته باشد اما نسلى که قريب ۲۰ سال پس از جنگ، تازه به دنيا آمد، اينگونه زائر خاک شلمچه باشد! آخرش هم حبيب‌تر شد وادى ابوالخصيب! و محبوب‌تر شد دو کوه! برگرديد پرستوها! بهار همين جاست! بهار هر کجاست که چشم همت باشد! بهار هر کجاست که ليند خرازى باشد! خوش به حال دانش آموزانى که الان در ساختمان گردان مقدادندا خوش به حال دانشجويانى که الساعه در طلايه‌اند و فردا عازم دشت عباس می‌شوند! دلم دهل‌ويه می‌خواهد! جرعاهى چمران! کاش من آن آفتابگردانى بودم که دکتر مصطفی نوازشش کرد! کاش متوسليان یک داد هم سر من می‌کنيد! خدايی قشنگ عصبانى می‌شد!

خوابتني تر می‌شد! جلدی هم آشتی می‌کرد! کاش اين متمم را بخواند حاج‌احمد! کی پس از انتهای افق برمی‌گردد؟! با کدام بهار می‌آید؟! خدايا! ما چرا تشنه‌تر می‌شویم، هر چه بیشتر از شهدا می‌نويسيم؟! اين چه عشقی است؟! مگر چه لشکری بود لشکر ۳۱ عاشورا؟! مگر با چه عشقی فرمانده‌شان را آفریدی که هنوز هم حاج‌قاسم می‌گويد: «مهدي عادی نبود!» واقعا که بود آقامه‌دی که آرزو داشت پاکيزه برود پيش خدا؟! خوشا به حالت دجله که از نزديک زيارت کردی شهيد مهدي باکری را! خوشا به حالت مجنون که موتور همت در خاک تو روشن شد! خوشا به حالت فکه که شهيد حسن باقری هر جایی قدم نمی‌زد خوشا به حالت هويزه که کربلايی علم‌الهدی شدد! خوش به حال جنوب! خوش به حال زوار خاک جيهه! خوشا به حال مسافران قطار انديشک! خوشا به حال سواران اتوبوس شهيد آوينی که در آستانه بهار دارند می‌روند منطقه عملیاتی فتح‌المبين! بهار ۶۱ کجا و بهار ۹۸ کجا؟! نه! اصلا عادی نیست که اين جاده هنوز هم مسافر داشته باشد! يا مقلب‌القلوب! شاهد باش که ما هنوز هم در سنگر شهديايم! خط مقدم لاله‌های ماندگار! جيهه هميشه بهار! جنگ ۸ ساله تمام شد اما نگاه همت همچنان جاری است! و جزيره همچنان مجنون است! همچون شهدا! «روزگار جنگ» و با وجود آن همه ستاره واقعی، ابراهيم هادی شدن خیلی هم مشکل نبود ليکن در اين «جنگ روزگار» و با وجود اين همه ستاره مجازی، به معجزه می‌ماند هادی ذوالفقاری شدن! آری! جوان لاغراندام

عباس شریفی، دبیرکل حزب سوسیالیست ایران

عباس شریفی: دولت‌ها از سوی ملت‌ها برای انجام وظایفی گمارده می‌شوند. تنوع ملت‌ها در سراسر جهان، رسالت‌های متفاوتی را برای دولت‌ها به وجود آورده است. دولت‌ها برای انجام رسالت‌ها، بیش از آنکه نیاز به وعده دادن داشته باشند، نیازمند اراده و در کنار آن ابزارهای لازم‌ند. هیچ دولتی را در جهان نمی‌توان یافت که برنامه‌اش را گسترش فقر، بی‌خانمانی، فساد، فاصله‌طبقاتی، تاراج ثروت ملت، تورم، رکود، بیکاری و… اعلام کند. همه دولت‌ها برای کسب مقبولیت، شعار اصلاح امور را می‌دهند اما آنچه قادر است صحت چنین ادعاهایی را بسنجد، آگاهی از چگونگی تحقق این وعده‌هاست. شاید سنجش اراده دولت‌ها برای انجام اقدامات‌شان، سخت و غیرممکن باشد اما رجوع به ابزارهای مورد استفاده‌شان امکان‌پذیر است و می‌تواند عیار مناسبی برای سنجش عملکرد دولت‌ها باشد. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اقدامات دولت‌ها، عرصه اقتصاد است. تا‌کدام‌امدی دولت‌ها در این عرصه، موجبات شکست و احیاناً فروپاشی دولت‌ها را فراهم می‌کند. برای نقش‌آفرینی در این عرصه ابزارهای شناخته‌شده‌ای وجود دارد که دولت‌ها با انتخاب آنها درصدد اصلاح وضع اقتصادی برمی‌آیند. هنر یک دولت در این است که متناسب با هر هدفی، به انتخاب کارآمدترین ابزار بپردازد. از این رو ابزارهایی که گستره بیشتری از اهداف را با حداقل هزینه ممکن پوشش می‌دهند، اهمیت ویژه‌ای می‌یابند. این ابزارها کارکردهای متنوعی خواهند داشت که هر یک متضمن تحقق هدفی است. اهداف روشنی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای نقش‌آفرینی دولت در عرصه اقتصاد ذکر شده است. به طور مشخص در اصل ۴۳ قانون اساسی، ۳ موضوع به عنوان اهداف اصلی اقتصاد جمهوری اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است:

- تأمین استقلال اقتصادی جامعه
- ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت
- برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد با حفظ آزادی او

سوال اینجاست که دولت برای تحقق همزمان و حداکثری چنین اهدافی، تمرکز خودش را باید در چه نقطه‌ای قرار دهد؟ بدیهی است موارد فوق در حکم اهداف نهایی‌اند و برای رسیدن به آنها باید از میان راه‌های موجود، لاجرم دست به انتخاب بزنیم، اما کدام راه بهینه است؟

پاسخ را باید در مقوله «تولید ارزش» جست‌وجو کرد. در اقتصاد، هر فعالیتی که ارزش افزوده‌ای نداشته باشد، آسیب‌زا محسوب می‌شود. ریشه بسیاری از

نجف‌آبادی در عصر وارونگی مفاهیم، تبدیل به محسن حججی شد! چه بسیار سعی کردند که غیرت را و ایستادگی را و مقاومت را ضدارزش بخوانند و حتی به اسم حسین فهمیده در کتب درسی هم رحم نکردند لیکن «پاسدار حرمت خون شهدا» نه آموزش‌وپرورش که خداست! و خدا احمد کاظمی را کتاب درسی محسن حججی کرد! قبلا هم گفته بود خدا که هرگز شه‌دا را مرده نیندارید! قبلا هم گفته بود خدا که من خود رزق و روزی شهید را می‌دهم! و خدا حتی حواسش به مشهد شهیدان نیز هست! کی در چنین ایامی، خدا یادش رفته که بهار را بفرستد؟! هیهات! خدا کارش را خوب بلد است! برای خدا کاری ندارد که محبت مهدی باکری را و معرفت حمید باکری را ببینداز در دل نسلی که نه انقلاب را دید، نه امام را و نه حتی ۸ سال دفاع‌مقدس را! ملاک اگر چشم ظاهرین باشد، فکه و شلمچه و طلايیه آيا جز بیابانی خشک و خالی است؟! اما نه! نسل نو هم این را فهمیده که خاک جبهه‌ها عادی نیست! و غروب طلایی طلايیه عادی نیست! اینجا همان زمینی است که زمانی اشکی‌ترین زیارت عاشوراها در آن خوانده می‌شد! و چه نمازش‌ب‌هایی! همراه با چه قنوت‌هایی! و چه سجده‌هایی! اینجا همان خاکی است که ساکنانش پدری کردند در حق انسانیت! و کرامت اخلاق! روی همین خاک جنوب و خاک غرب بود که شهید علی چیت‌سازیان، ابتدا به فکر عبور از سیم‌خاردار نفس بود و

جبهه همیشه بهار

بعد گذر از سیم‌خاردار دشمن! نمایش اعلامی عرفان و مبارزه با نفس، آن هم وسط مبارزه با دشمن! و نه در کنج خانقاه! ۳۰ سال پیش شهیدی جمله‌ای بگوید و چنان عمیق و دقیق که بارها توسط رهبر انقلاب تکرار شود! حق آن است که بنویسیم با دستی پر آمده‌اند شهدا! دستی پر از فضیلت‌ها! درست مثل بهار! دست بهار هم همیشه پر است! پر از نور و شکوفه و شکوفایی! پر از باران! پر از نعمت! گویی بهار، پدر زمین است! پدری با دستان پر! درست مثل شهدا! دست شهدا پر از مصادیق برکت است! و ۴۰ سال دیگر، باز هم احمد کاظمی الگوی جوانان آن عصر است! نقشه‌ها کشیدند آن‌را حذف حسین فهمیده اما خدا با محسن حججی جواب‌شان را داد! و با آن جوانان بحرینی که در ایام محرم، به نام شهید سرجدای وطن، روضه خواندند! هر وقت خدا بهار را فراموش کرد، پاسداری از حرمت خون شهدا را هم فراموش می‌کند! اما هیهات! خدا کارش را خوب بلد است! به همان خوبی که مهدی باکری را آفرید! آقامه‌دی نظر کرده بود! و به قول زیبای حاج‌قاسم: «مهدی عادی نبود!» خود سلیمانی هم عادی نیست! هنوز بی‌سیم سردار، آنتن را هم نداده! مانده! چگونه از معرکه کربلای ۵ سالم بیرون آمد! نگو خدا با سردار کار داشت! و برای کربلا نقشه‌ها داشت! روزگاری بطالین، شعار «کربلا کربلا ما داریم می‌آییم» را مسخره می‌کردند ولی امور عالم، دست آن خدایی است که نمرود پادشا را مغلوب پشه

می‌کند! و زحمت بزرگ کردن موسی را روی دوش فرعون می‌اندازد! عدل هم فرعون! این همه نقشه کشید آمریکا برای عراق و آن همه پول خرج کرد تا هادی ذوالفقاری که دیروز «پسرک فلافل‌فروش» میدان خراسان بود، بشود حاکم دل جوانان حشداالشعبی! کجایی پترائوس؟! کجایی اوباما؟! کجایی صدام؟! آمریکا در روزگاری که واقعا علائمی از کدخدایی داشت، ناظر بر جهل مرکب و توهم بدترکیب صدام، بین ایران و عراق، ۸ سال تمام جنگی سخت به راه انداخت ولی اینک جوانان عراقی اینگونه عشق می‌ورزند به حاج‌قاسم! این هم از ثمره هزینه وحشتناک کدخدا در عراق! رفتن رئیس‌جمهور ما به عراق در روز روشن و همراه با عزت و احترام لیکن رفتن دزدانه، شبانه و از روی دیوار ترامپ به عراق! سالیانی است که آمریکا فقط کدخدای خاک‌برسرهای غریزه‌ها است! امثال همین بشکه‌های آل‌سعود! سلیمانی اما حساب از خدا می‌برد! جنگ هم که علی‌الظاهر نباشد، باز خدا دلش نمی‌آید حاج‌حسین همدانی را جز با شهادت ببرد! و من دارم با خود می‌اندیشم: چرا نوشته‌ام همچین است؟! نگو که بهار است! و قلم من نیز بی‌قرار! خدايا! تکلیف ما را روشن کن! واقعا نمی‌دانیم کدام شهید را عاشق تر باشیم! شده‌ایم مثل بزرگراه همت که در اوج دلدادگی به سردار خيبر، از غرب به زين‌الدین می‌رسیم و از شرق به خرازای! هوای‌تر از هوای بهار! نکند ما نیز مجنون شده‌ایم؟! یا محول‌الحول و الاحوال! تو را سپاس بابت خلقت فرمانده لشکر ۳۱ عاشور! پیچاره جوانان آمریکایی که قهرمان‌شان

پترائوس، نماینده امپراتوری روم در ایران

هند مجبور به تلافی شد

حرف را می‌زد، اینکه او به یکباره اعلام می‌کند به دنبال انتقام گرفتن خواهیم رفت، انعکاس گسترده‌ای را نه تنها در دهلی‌نو، بلکه در خاک پاکستان به همراه داشت. او با این سخنان باعث شد افکار عمومی در موضع مطالبه‌گری قرار بگیرند و بدون تردید اگر پاسخ سخت و نظامی به عملیات تروریستی جیش محمد نمی‌داد، سبد آرای او با ریزش چشمگیر روبه‌رو می‌شد. از جهتی دیگر، رسانه‌ها و روزنامه‌های مخالف مودی دالما تصاویر حمله جیش محمد را منتشر می‌کردند و در این میان با اعضای خانواده سربازانی که طی این عملیات کشته شده بودند مصاحبه‌هایی شد. طبیعی است که این اسناد و مدارک و موج‌سواری رسانه‌ای توسط برخی رسانه‌های هند احساسات عمومی را تحریک کرد و مودی در موضع ضعف قرار گرفت و راهی جز فرمان چند حمله پراکنده نداشت. در این راستا مقرر فرماندهی و تجمع نیروهای جیش محمد واقع در منطقه مظفرآباد کشمیر توسط جنگنده‌های هند مورد هدف قرار گرفت و اینجاست که زاویه تحلیل باید از خاک هند وارد پاکستان شود. زمانی که هند و موَشک‌های اسرائیلی از جنگنده‌های هندی، پایگاه اصلی جیش محمد را مورد اصابت قرار داد، بسیاری بر این باور بودند اسلام‌آباد شدیدترین واکنش‌ها را در دستور کار قرار خواهد داد. به شکلی که گمانه‌زنی‌هایی تا جایی پیش رفت که همگان تصور شروع یک جنگ اتمی را در ذهن خود می‌پروراندند اما این تحلیل‌ها هم راه به جایی نبرد و تاریخ مصرف آن در حد یک هفته و چند روز بود. باید توجه داشته باشیم که مدل پاسخگویی پاکستان هم تا حد زیادی نشان داد عزم راسخ برای شروع یک درگیری تمام عیار میان اسلام‌آباد و دهلی‌نو وجود ندارد. برای اثبات این ادعا باید به اخباری که درباره هدف قرار دادن جنگنده‌های هند توسط پاکستان منتشر شد رجوع کرد. اگر به خاطر داشته باشیم، در اخبار صحبت از ساقط شدن ۲ جنگنده به میان آمد و تنها تصویر یکی از آنها منتشر شد. به موازات آن تصاویر و ویدئوهایی از اسارت خلبان هندی منتشر شد تا ادعای اساقط کردن جنگنده دوم به کلی به حاشیه رفته و پوشش داده نشود. این سناریوی رسانه‌ای که از سوی پاکستان مهندسی شد توانست افکار عمومی این کشور را که خواهان تقابل با هند بودند تا حد زیادی آرام و هدایت کند و از سوی دیگر به دنیا و هند بفهماند اسلام‌آباد در برابر هر عمل دست به عکس‌العمل می‌زند. پس از آن تصاویر مدارا و مراعات پاکستان با خلبان جنگنده هند منتشر شد که این عملیات روانی توانست تا حد زیادی افکار عمومی هند را آرام کند و از سوی دیگر به دولت نازندرا مودی بفهماند وضعیت کنونی برای یک مجادله تمام عیار مناسب نیست.

کریم‌محمد ملازهی

پیرمحمد ملازهی؛* چند هفته‌ای از درگیری ۲ همسایه قدیمی می‌گذرد و اوضاع کمی آرام شده است. دیگر خبری از اخبار هیجانی و تحریک شهروندان ۲ کشور علیه یکدیگر نیست و داده‌ها نشان می‌دهد تنش میان دهلی‌نو و اسلام‌آباد تا حد زیادی از بین رفته است. واقعیت این است که تنش میان ۲ کشور ریشه در ادعای هر دو طرف بر سر مدیریت و تسلط بر کشمیر دارد؛ پاکستان این منطقه را به دلیل بافت مسلمان‌نشین آن متعلق به خود می‌داند و هند هم ادعایی مشابه را مطرح می‌کند. این پرونده یک موضوع تاریخی است که با گذشت زمان، چهره سیاسی، امنیتی و حتی نظامی به خود گرفت و در نهایت شاهد درگیری اخیر بودیم. باید متوجه باشیم که نزدیک به دوسوم جغرافیای کشمیر تحت سیطره هند است و یک‌سوم آن توسط پاکستان کنترل می‌شود و همین موضوع موجب شده اختلاف‌ها در سطوح مختلف به قوت خود باقی بماند. تا جایی که تصاویر منتشر شده از این منطقه (بویره) در ۲ سال اخیر) نشان می‌دهد تعداد زیادی از سربازان ارتش هند و نیروهای امنیتی این کشور در کشمیر حضور فعال دارند.

اگر به فقرات تنش اخیر و ماهیت آن توجه کنیم، می‌بینیم این دفعه خبری از ادعاهای ارضی یا تاریخی وجود ندارد و بیشترین بحث حول محور عملیات تروریستی که توسط «جیش محمد» اتفاق افتاد می‌گردد. در این عملیات نزدیک به ۴۰ تن از زنده‌ترین نیروهای ارتش هند که تحت آموزش‌های مختلفی قرار گرفته بودند به صورت دسته‌جمعی و زمانی که در اتوبوس قرار داشتند، کشته شدند و طبیعی است که دهلی‌نو واکنش نشان دهد. بسیاری از تحلیلگران و مفسران بر این عقیده بودند دهلی‌نو می‌توانست خویشتنداری کند و دست به اقدام هیجانی نزد اما به نظرم این تحلیل تا حد زیادی به قید مکان و زمان وابستگی دارد. زمانی که خبر اقدام تروریستی جیش محمد علیه سربازان ارتش هند به «راندرنا مودی» رسید، او در حال سخنرانی برای انتخابات نخست‌وزیری پیش روی هند بود و پس از شنیدن این خبر کاملاً غافلگیر شد! طبیعی است که در آنجا و بر اساس وضعیت سیاسی که بر دهلی‌نو سایه انداخته بود باید موضع قاطع از خود نشان می‌داد. او در مصاحبه‌ای که پس از شنیدن خبر عملیات تروریستی جیش محمد انجام داد به صورت واضح اعلام کرد دهلی‌نو «انتقام» خواهد گرفت!

استفاده از لفظ انتقام آن هم در شرایطی که چند هفته به بزرگ‌ترین رویداد سیاسی سراسر هند باقی مانده است، بیش از هر چیز ابعاد سیاسی دارد. بدون تردید مودی به دنبال جلب آرای مردمی و سرریز آن به صندوق خود است و هر سیاستمدار دیگری هم که جای او در این مقطع قرار می‌گرفت، همین

پترائوس است! ما اما مفتخریم به چمران! و به عباس دوران! و به علی‌اکبر شیرودی! باید هم ماه، پشت این ستاره قامت ببندد! باید هم در شیرودمخله می‌بوسیدم پر چادر آن مادر را که شیروودی را در دامن پاک خود تربیت کرد! زورنالیسم حکم می‌کند که این همه دنده قلم را عوض نکنم اما الساعه یاد و زوایای افتادم! و ورامینی! و اسماعیل دقایقی! و پیچکا! و آهان! دستواره‌ها! محمد رضا! و آن ۲ شهید دیگر! اصلا همین که اسم‌شان را می‌بری! اسم هر کدام‌شان را، دلت هوایی می‌شود! خوش به حال راهبان نورا! خوش به حال پرستوهایی که مقصدشان بهار است! ۹۷ هم گذشت و باز زمان بر شهدا نگذشت! و هنوز هم جوان و رشید و رعناست مهندس شهید مهدی باکری! در آن گل و شل شرقی دجله، پوتین خودش کهنه و بلکه پاره بود اما پوتین نو را داد به یک سرباز! هان ای خمینی! رحمت به انقلابت که انقلاب در قلب آدمیزاد بود! از همه عاشقانه‌تر، آن شهیدی عمل کند که مهندس است! مهندس ساخت آدم! در خاطرات شهید مدافع حرم اهل ارومیه می‌خواندم که یک کتاب درباره مهدی باکری، مسیر زندگی‌اش را عوض کرد! خدايا! الحق که پاسدار حرمت خون شهدایی و به همان زیبایی بهار، چشم همت را آفریدی! و خنده خرازای را! باید هم هوایی باشیم! باید هم همیشه چنیه بر دوش حضرت آقا باشد! نه! از این شهدایی که من می‌بینم، دل نمی‌توان کند! از حمید و دوکوهه دل نمی‌توان کند! ببینم! کسی از شما آمار آن گل آفتابگردان را که چمران نوازشش کرد، ندارد؟!

عباس شریفی، دبیرکل حزب سوسیالیست ایران

اگرچه هند دست به اقدام پیش‌تری زد و زیردریایی خود را وارد آب‌های ۲ کشور کرد اما به نظرم فصل‌الخطاب این ماجرا را «عمران‌خان» رقم زد. او در وهله نخست به تمام دنیا این پیام را داد که می‌تواند با هند وارد مذاکره شود تا بتواند از این طریق تنش را مدیریت کند. طبیعی است کشورهای دیگر همانند عربستان یا ایالات متحده از این وضعیت به نفع خود استفاده و در مقام میانجی اظهاراتی را ارائه کردند اما عنصر اصلی ختم به خیر شدن این ماجرا را باید نخست‌وزیر پاکستان دانست. او می‌تواند چه اتفاقی در حال روی دادن است و برای اینکه بتواند بحران را مدیریت کند، خلبان هند را به کشورش تحویل داد. مجموع این مولفه‌ها نشان می‌دهد مودی و عمران‌خان به دنبال راضی کردن افکار عمومی کشورهای خود بودند؛ به عبارت دیگر هند و دولت فعلی آن به دلیل جو احساسی و وضعیت سیاست داخلی خود مجبور بود دست به یک اقدام عاجل و خشن بزند تا جو روانی را مدیریت کند و از سوی دیگر پاکستان هم برای آنکه به افکار عمومی خود بفهماند ارتش کشورش با هیچ کشوری شوشی ندارد، دست به پادفاند اقدام متقابل زد. هر دو کشور پس از فروکش کردن غبار تهدیدات و اختلاف‌ها به این نتیجه رسیدند ادامه درگیری نه تنها برای دو طرف، بلکه برای منطقه می‌تواند خطرناک باشد، چرا که هر کدام از دو کشور که در مرحله سقوط قرار بگیرد، بدون تردید دست به استفاده از سلاح هسته‌ای خواهد زد و این موضوع می‌تواند جنوب آسیا را نابود کند.

هند و پاکستان و بویره دولتمردان‌شان بخوبی می‌دانند که نمی‌توانند در این شرایط دست به قمار خطرناک بزنند و از این منظر داده‌های سیاسی و میدانی نشان می‌دهد تنش میان دو طرف فروکش کرده است. مساله مهم دیگری که متأسفانه از سوی طیف عظیمی از رسانه‌های داخل کشورمان مورد اشاره قرار گرفت، دخالت آمریکا با عربستان در این نزاع مقطعی و منطقه‌ای بود اما باید متوجه باشیم هند یک قدرت بسیار بزرگ در جنوب آسیا و حتی در دنیا به حساب می‌آید و اینگونه نیست که به فرمان آمریکا با هر کشور دیگر اقدام به حمله نظامی کند! پاکستان یا هر سیاست دیگری را در دستور سیاست خارجی دهلی‌نو قرار دهد. اینگونه تحلیل‌های غلط نشان می‌دهد هیچ درک درستی از ساختار قدرت هند و پاکستان وجود ندارد و اصالتاً مناسبات قدرت مورد مطالعه دقیق و کارشناسانه قرار نگرفته است. من معتقدم تحلیل‌ها و گزارش‌های مذکور یک تحلیل ذهنی و غلط است و کسانی که این اطلاعات را ارائه می‌کنند باید بیشتر روی کشور و شرایط خارجی آنها مطالعه کنند.*

کریم‌محمد ملازهی، نماینده حزب سوسیالیست ایران